

کنند. اینجاست که مفهوم مدرن عدالت (عدالت اجتماعی) اهمیت‌می‌یابد.

نظر به‌های مدرن عدالت اجتماعی بر اصول بنیادین حقوق و آزادی‌های اساسی برابر ونفع‌رسانی به‌محرومان تأکید دارند، نه صرفاً بر تبادل متقابل در تعاملات فردی یا گروهی، آن‌گونه که جانستون مطرح می‌کند. کلید مسئله در وجود یک «ادعا» یا «حق» از پیش تثبیت‌شده است. ارتباط عدالت با مالکیت و قدرت از این واقعیت ناشی می‌شود که ادعاها در زمینه‌های مختلف عمدتاً از طریق اعمال قدرت تثبیت می‌شوند. بنابراین، اندیشیدن درباره چگونگی اعمال قدرت در واقع اندیشیدن درباره عدالت است.

بنابراین، عدالت اجتماعی عمدتاً بر ساختارهای اساسی جامعه (یعنی قدرت سیاسی و اقتصادی) و توزیع منصفانه فرصت‌ها و منابع استوار است. مدل جانستون، محدود به روابط متقابل فردی یا گروهی است و از این‌رو، در مواجهه با بی‌عدالتی ساختاری، قادر به‌نقد بنیادین آن نیست. در نهایت، رویکرد جانستون فاقد معیارهای نوآورانه برای توزیع منابع در جامعه مدرن است. این ضعف در پاسخ به مسائل جدیدی مانند نابرابری شدید یا محرومیت ساختاری، ناکارآمدی این رویکرد را نشان می‌دهد (در ادامه اشاره خواهیم کرد که نظریه عدالت باید مبانی نقد و اصلاح اجتماعی را بدست‌دهد).

مبانی نظریه‌های عدالت اجتماعی مدرن

«مفهوم مدرن عدالت اجتماعی یا عدالت توزیعی» بر این فرض استوار است که همه افراد حقی قانونی و قابل اجرا (دست‌کم) نسبت به مجموعه‌ای مشخص از مزایا\منابع مادی ضروری برای رشد و شکوفایی اخلاقی-معنوی دارند. این حق را افراد صرفاً به دلیل انسان بودن خود دارند، نه به دلیل مشارکت در فعالیتی خاص یا شایستگی آنها. این حقوق با دلایل سکولار توجیهی می‌شوند.

مبانی نظریه‌های عدالت اجتماعی مدرن را می‌توان در پنج مؤلفه زیر بیان کرد:

- هر فرد (نه‌فقط جامعه) دارای شأن و منزلتی است که شایسته احترام است، و حق دارد در پی خیر و سعادت خویش باشد.
- سهمی از مزایا\منابع و دارایی‌های مادی، بخشی از حمایت‌هایی است که همه‌سزوار آن هستند.
- سزآوری هر فرد به این سهم را می‌توان با دلایل صرفاً سکولار توجیه و دفاع کرد.
- توزیع این سهم از مزایا\منابع امکان‌پذیر است: تلاش برای تحقق آن نه بیهوده است و نه همچون تحمیل دوستی امری است که هدف مطلوب را از بین ببرد؛
- دولت (و نه صرفاً افراد یا سازمان‌های خصوصی) باید تضمین‌کننده این توزیع باشد.

در تاریخ مدرن، با وجود اینکه پاره‌ای از بر جسته‌ترین متفکران بر برخی از مؤلفه‌های بالا تأکید می‌کردند اما تمام آنها را نمی‌پذیرفتند. به‌طور مثال، جمهوری خواهان مدنی (مانند روسو و ماکیاولی) اگر چه از توزیع برابرتر ثروت حمایت می‌کردند، اما این کار را نه بر اساس ایده «شرایط ضروری برای شکوفایی فردی»، بلکه بر اساس ایده «خیر دولت» توجیه‌می‌کردند.

از سوی دیگر، متفکران مسیحی که مخالف کسانی بودند که زندگی‌ای صرفاً متکی بر لذت مادی را دنبال می‌کردند، آنها هم فاقد یک ایده مدرن عدالت توزیعی بودند. زیرا آنها نمی‌گفتند که بر خورداری از سطح حداقلی از ثروت شرط رشد اخلاقی و معنوی افراد است بلکه برعکس، آنان ثروت را مانعی برای رشد معنوی می‌دانستند و استدلال‌شان در هر صورت بر مبانی «پیشامدرن» و الهیاتی استوار بود.

حتی فایده‌گرایان مدرن (modern utilitarians) نیز - با وجود دفاع‌شان از برنامه‌های گسترده باز توزیع توسط دولت- فاقد مفهوم مدرن عدالت توزیعی بودند. زیرا استدلال‌هایشان بر اساس «فایده‌اِسودمندی» بود نه «حق»، و آنچه برای آنها ارزشمند بود خیر جامعه بود نه خیر فرد.

با این اوصاف، تعداد اندکی در طول تاریخ به مفهوم مدرن عدالت توزیعی باور داشته‌اند. یافتن کسی پیش از جان رالز که هر پنج مؤلفه را پذیرفته و آگاهانه در قالب یک مفهوم واحد عدالت ترکیب کرده باشد، دشوار است. بنابراین، «تاریخ کامل عدالت توزیعی» ناگزیر باید از رالز آغاز شود.

جان رالز در کتاب «نظریه‌ای در باب عدالت» از ما می‌خواهد تا با یک آزمایش فکری جالب و نکته‌سنج تصور کنیم که یک جامعه عادلانه چگونه خواهد بود. رالز می‌گوید، فرض کنید که همه ما پشت آنچه او «پرده بی‌خبری» (the veil of ignorance) می‌خواند، قرار داریم که دانش، استعدادها، درآمد، ثروت و همچنین ارزش‌ها و ترجیحات ما به‌طور موقت پاک شده‌اند. دراین «وضع نخستین» (original position)، هرگونه عامل متمایزکننده میان افرادمانند موقعیت طبقاتی، نژاد، جنسیت، دین و غیره نقشی ندارند. در این وضعیت، ما می‌توانیم به کدام اصول عدالت بایبند باشیم؟ چه نوع قرارداد اجتماعی را برای اطمینان از اینکه جامعه‌ای که در آن زندگی خواهیم کرد به‌قدر کافی خوب و عادلانه است را طراحی می‌کنیم؟

رالز استدلال می‌کند که ما مجموعه‌ای از آزادی‌های اساسی لازم برای شکوفایی یا به تعبیر او برای رشد اخلاقی و عقلانی را انتخاب می‌کنیم، از جمله آزادی‌های فردی مانند آزادی بیان و آزادی دینی. همچنین آزادی‌های سیاسی

که برای نقش ایفا کردن در تصمیم‌گیری جمعی به آن نیاز داریم؛ آزادی‌هایی که شانس تقریباً برابری برای مشارکت و تأثیرگذاری بر نظام سیاسی را به ما می‌دهد.

علاوه بر این، ما برخی از اصول بنیادی «انصاف» را انتخاب می‌کنیم. از این رو، ما «برابری منصفانه فرصت‌ها» را برای همه می‌خواهیم: نه‌فقط عدم تبعیض، بلکه تضمینی برای اینکه همه افراد جامعه بدون در نظر گرفتن طبقه، دین، نژاد یا جنسیت، شانس واقعاً برابری برای رشد استعدادها و توانایی‌های خود داشته باشند (فرض کنید کیک‌ی را در اختیار ما گذاشته‌اند تا آن را بین افراد مختلف قسمت کنیم. منصفانه‌ترین راه برای تقسیم کیک این است که کسی که کیک را برش می‌دهد آخرین تکه را برگیرد، این تضمین می‌کند که کیک به قسمت‌های برابر برش داده شود و همه به میزان مساوی دریافت کنند).

مهمتر آنکه، ما نابرابری‌ها را تنها در صورتی مجاز می‌دانیم که در نهایت به نفع همه باشد. مطابق با این اصل - که رالز آن را «اصل تفاوت» می‌نامد - نظام اقتصادی‌مان را به گونه‌ای سازماندهی می‌کنیم که سطح زندگی کسانی که از حداقل‌ها بر خوراندن را به حداکثر برسانیم.

از منظر اصل تفاوت - که عمده‌ترین و رادیکال‌ترین اصول عدالت رالز است - هدف جامعه به حداکثر رساندن رشد اقتصادی نیست، بلکه ایجاد یک نظام اقتصادی عادلانه است که در آن رفاه (یا مزایا\منابع اولیه اجتماعی) به طور گسترده به اشتراک گذاشته‌شود. این امر ایجاب می‌کند که کمترین سطح رفاه تا حد امکان ارتقا یابد به بیان روشن‌تر، وضع محروم‌ترین اقشار جامعه تا حد امکان بهبود پیدا کند و صدای بی‌صدایان شنیده و چهره رنج‌دیده آنها دیده شود.

رالز اصل سومی از عدالت، یعنی پایداری بین نسلی را نیز مطرح می‌کند که کمتر به آن توجه شده است، او آن را «اصل صرفه‌جویی عادلانه» نامیده است. این اصل می‌گوید که ما وظیفه داریم که ثروت مادی، نهادهای دموکراتیک و اکوسیستم‌های حیاتی که زندگی نسل‌های آینده به آن وابسته است را به یغما نبریم و برای آنها حفظ کنیم.

تنش در مفهوم عدالت: ثبات و استمرار جامعه عادلانه پرسش بنیادی این است: حتی اگر بتوانیم جامعه‌ای عادلانه ایجاد کنیم، آیا می‌توانیم آن را حفظ کنیم؟ آیا چنین جامعه‌ای در برابر شرارهای داخلی و خارجی دوام می‌آورد یا به تدریج به سمت بی‌عدالتی سقوط می‌کند؟ تاریخ پر است از نمونه‌های جوامعی که با آرمان‌های والا آغـاز کردند، اما به تدریج از آن آرمان‌ها فاصله گرفتند. انقلاب فرانسه با شعار «آزادی، برابری، برادری» آغاز شد، اما به وحشت و دیکتاتوری انجامید. انقلاب روسیه با هدف ایجاد جامعه‌ای برابر شروع شد، اما به استبداد استالینی منتهی شد. آیا این سرنوشت محتمل هر تلاش برای عدالت است؟ رالز معتقد است نه. یک جامعه عادلانه می‌تواند پایدار باشد، نه به دلیل فشار بیرونی، بلکه به دلیل رشد «حس عدالت» در شهروندان در بستری یک نظام عادلانه و پذیرش اصول عدالت بر پایه باورهای معقول (یعنی «اجماع همپوشان») و «دلیل عمومی».

ایـن پرسش را می‌توان چنین بازنمود: در جوامع چندفرهنگی امروز، که شهروندان به آموزه‌های دینی-اخلاقی ناسازگار باور دارند، آیا توافق سیاسی پایدار بر سر یک نظام عادلانه اساساً امکان‌پذیر است؟ اگر آری، چگونه؟ این مهم‌ترین پرسش فلسفه سیاسی مدرن است.

سه ایده اساسی رالز در پاسخ به چالش ثبات و استمرار عدالت را می‌توان به اجمال اینگونه بیان کرد: **الف)** تصور سیاسی از عدالت: رالز تصویری سیاسی (غیرماتفیزیکسی) از عدالت و محدود به ساختار اساسی جامعه (نهادهای سیاسی، اقتصادی، قضایی) ارائه می‌دهد، نه مفهومی فراگیر که رفتار فردی یا ایده‌آل‌های زندگی را دربرگیرد. این تصور، مستقل از نظام‌های فلسفی و دینی است و برآمده از فرهنگ سیاسی دموکراتیک (با مفاهیمی مانند آزادی و برابری) است.

ب) اجماع همپوشان: در جوامع چندفرهنگی، پیروان مکاتب فکری مختلف (سکولار\دینی) می‌توانند با تفسیرهای متفاوت از آموزه‌های اساسی خود، این تصور سیاسی از عدالت را تأیید کنند. این توافق یا اجماع همپوشان فراتر از یک سازش موقتی است و به ثبات نظام عادلانه کمک می‌کند (مانند توافق تاریخی کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها بر سر اصول مدارای دینی در قرن هفدهم).

ج) دلیل عمومی: بر این ایده دلیل عمومی، توجیه تصور سیاسی از عدالت باید مبتنی بر دلایل قابل قبول برای همه شهروندان باشد، نه آموزه‌های خاص فلسفی یا دینی. دلیل عمومی مستلزم ارائه استدلال‌های معقول به دیگران در توجیه تصمیم‌گیری‌های سیاسی است. این اصل پایه دموکراسی رأی‌زنانه وتضمین مشروعیت نظام سیاسی است.

رالز با ترکیب این سه ایده، نظریه‌ای برای عدالت در جوامع کثرت‌گرا ارائه می‌دهد که بر توافقی عادلانه، پذیرش درونی و آزادانه، تبادل متقابل و استدلال عمومی استوار است. این امور مبانی ثبات و استمرار جامعه عادلانه را بدست می‌دهند.

امید معقول به عدالت

رالز، با الهام از کانت، معتقد است یکی از کارکردهای اصلی فلسفه، ارائه نوعی آپولوژی یا دفاعیه است. فلسفه سیاسی نیز باید دفاعی عقلانی از ایمان معقول به امکان تحقق یک جامعه عادلانه دموکراتیک ارائه دهد؛ دفاع از امکان عدالت در برابر

پنجشنبه ۳۰ مرداد ۱۴۰۴
سال چهارم - شماره ۸۶۴
www.hammihanonline.ir

بدبینی و ناامیدی، نه بر پایه خوش‌بینی ساده‌لوحانه، بلکه بر اساس استدلال‌های معقول.

به زبان ساده‌تر، وظیفه فلسفه سیاسی نشان دادن این است که ساختن جامعه‌ای عادلانه با حاکمیت قانون واقعاً امکان‌پذیر است؛ این یک رؤیای دست‌نیافتنی نیست، بلکه هدفی قابل دستیابی است.

امید بستن به آینده‌ای عادلانه در دوران‌های تیره و تاریک سیاسی می‌تواند منبعی برای نیروی درونی باشد، اما در عین حال می‌تواند مایه شرمساری نیز باشد. اگر به تاریخ و وضعیت کنونی جهان و جامعه‌مان نگاه کنیم، شاید شواهد چندانی نیابیم که نشان دهد اوضاع تغییر خواهد کرد. در چنین شرایطی، تمرکز بر آرمان‌های والای سیاسی ممکن است احقمانه یا غیرمسئولانه به‌نظر برسد.

اما در این عصر تاریکی، با همه چالش‌ها و بحران‌ها، بیش از هر زمان دیگری به این «امید معقول» نیاز داریم. در عصری که بسیاری نسبت به تغییر سیاسی -اجتماعی بدبین شده‌اند (بسیاری فکر می‌کنند که «سیاست همیشه کثیف است» یا «قدرت همیشه فاسد می‌کند») پیام رالز به ما یادآوری می‌کند که تسلیم شدن به این بدبینی، خود بخشی از مشکل است.

مفهوم «امید معقول» راهی میانه می‌گشاید بین نومی‌دی سیاسی و آرمان‌گرایی افراطی بی‌ربط با واقعیت. در عین حال، این مفهوم چشم‌اندازی هنجاری نسبت به وضعیت ناعادلانه کنونی ارائه می‌دهد. رالز می‌گوید: امید به عدالت، نه صرفاً در شرایط بحران یا در عصر تاریکی، نه تنها ممکن، بلکه ضروری است. بدون چنین امیدی، انگیزه مبارزه با بی‌عدالتی را از دست می‌دهیم. ما تنها زمانی برانگیخته می‌شویم که دست‌کم روزنه‌ای از امید به امکان‌پذیری آرمان‌مان وجود داشته باشد.

به این دلیل، رالز تأکید می‌کند که فلسفه سیاسی باید «اتوپیایی واقع‌بینانه» باشد. یعنی باید دامنه «امکان عملی سیاسی» را گسترش دهد. یک آرمان شهر واقع‌بینانه ما را نسبت به بدیل‌های سیاسی و اجتماعی‌ای آگاه می‌کند که در جهان غیرایده‌آل مانادیده گرفته‌شده‌اند، اما می‌توانیم به‌درستی امید داشته باشیم که در همین جهان قابل تحقق اند.

این اتوپیا پیش‌بینی آینده نیست، بلکه افقی هنجاری است که به ما کمک می‌کند کنش سیاسی خود را در اکنون سامان دهیم. این افق به ما نشان می‌دهد باید برای چه جهانی تلاش کنیم - نه به این دلیل که تحقق آن محتمل است، بلکه به این دلیل که ارزش تلاش کردن دارد.

برای درک بهتر این مفهوم، تصور کنید در قرن هجدهم زندگی می‌کردید، زمانی که برده‌داری قانونی و پذیرفته شده بود. ایده جامعه‌ای بدون برده‌داری «غیرواقع بینانه» تلقی می‌شد (ادعا می‌شد اقتصاد بدون برده‌داری کار نمی‌کند یا برخی نژادها «طبیعتاً» برای بردگی مناسب‌ترند). اما مبارزان ضربه‌ده‌داری، به‌رغم مخالفت‌ها، به امکان آن امید داشتند؛ امیدی که اکنون «واقع‌بینانه» می‌دانیم. مثال‌های دیگر برای این قبیل پیشرفت اخلاقی، تغییرات اجتماعی بزرگ همچون حق رأی زنان و پایان آیرتایید است.

آرمان شهر واقع‌بینانه از احساس بیهودگی جلوگیری می‌کند، بدون آنکه اقداماتی صرفاً مبتنی بر آرزوهای خیالی را توصیه کند. وقتی درک ما از عدالت به‌صورت یک آرمان شهر واقع‌بینانه شکل گیرد، به قول رالز: «دیگر فقط اشتیاق نیست، بلکه به امید معقول بدل می‌شود».

تحقق یک آرمان شهر واقع‌بینانه به معنای پایان بخشیدن به استبداد، جنگ، ستم و دیگر مصائبی است که ریشه در سیاست دارند. رالز «سرشت نیک انسانی» را توانایی محقق ساختن چنین آرمان شهری می‌داند و «نیک‌خواهی» را عمل کردن و امیدوار بودن برای دستیابی به آن تعریف می‌کند. امید به یک آرمان شهر واقع‌بینانه به معنای انتظار کمال در ترتیبات سیاسی نیست؛ چنین انتظاری با توجه به شرایط و محدودیت‌های تاریخی و سرشت انسان نامعقول است. اما، این ایده هشداری در برابر بدبینی سیاسی است.

به باور رالز، بسیاری چیزها در گرو این است که شهروندان به امیدی معقول دست یابند و بر اساس آن عمل کنند؛ چراکه در نبود چنین امیدی، «رفتار نادرست، شروانه و اهریمنی دیگران، ما را نیز نابود خواهد کرد و پیروزی آنان را تضمین خواهد نمود». رالز معتقد است پاسخ ما به این پرسش که «آیا عدالت ممکن است یا نه؟» می‌تواند «بر نگرش‌های بنیادین فرهنگ عمومی و شیوه اجرای سیاست تأثیر بگذارد». هر چند نباید تأثیر این پاسخ را بیش از حد برآورد، اما رالز به درستی فلسفه سیاسی را در دل جهان واقعی قرار می‌دهد و برای آن تأثیری عملی بر فرهنگی که در آن جای گرفته است، قائل می‌شود.

رالز استدلال می‌کند که بدون امید به تحقق عدالت در این کره خاکی و ایمان به طبیعت اخلاقی انسان، نمی‌توان به درستی وارد عرصه فلسفه سیاسی شد. اما نظریه‌پردازی سیاسی باید تصویری ایده‌آل یا اتوپیایی اما واقع‌بینانه از عدالت ترسیم کند تا مردم چیزی برای امید بستن و مبارزه کردن داشته باشند.

رالز خطرات فلسفه سیاسی بدبینانه را نیز نشان می‌دهد. وقتی فیلسوفان و روشنفکران از امکان تحقق عدالت ناامید می‌شوند، ناخوسته به فضایی کمک می‌کنند که در آن خشونت و استبداد ریشه می‌دواند. این دیدگاه، مسئولیت اخلاقی آنها در حفظ امید معقول - حتی در تاریک‌ترین شرایط تاریخی - را بر جسته می‌سازد. رالز به ما می‌آموزد که فلسفه سیاسی فقط یک سرگرمی فکری نیست، بلکه ابزاری است برای دفاع از امکان زندگی بهتر برای همه انسان‌ها.

گفتار سیاستمدار



رئیس صداوسیما را از دولت اخراج کنید

غلامحسین کرباسچی، مدیرمسئول روزنامه هم‌پهین در گفت‌وگو با جماران درباره نکات مثبت عملکرد دولت گفت: «آقای پزشکیان شخصاً خیلی آدم صادق، پاک و منزهی است و خیلی هم‌دلش می‌خواهد که کار کند؛ دلسوز هم‌هست و انسان دوست‌داشتنی‌ای است. منتها به‌هر حال وقتی که انسان وارد عرصه اجرا می‌شود، با محدودیت‌ها و گرفتاری‌ها مواجه است. مخصوصاً این دولت که از اول هم یک تفأل به قرآن زندگ که خیلی امیدوارکننده نبود و واقعاً نشان می‌داد که سرنوشت دولت، همان سرنوشت دولت‌های قبلی است. بدشانسی دولت هم به‌هر حال گریبان‌شان را از روز اول گرفت: از حمله اسرائیل و ترورها و بعد هم این اواخر، جنگ و مسائل دیگر. فکر نمی‌کنم بدتر از این شرایط برای هیچ دولتی پیش می‌آمد. منتها به‌هر حال اینکه انسان تقد‌ها یا کمبود‌ها را می‌گوید، مفهوش این نیست که خدای ناکرده شایستگی‌های دولت، مخصوصاً شایستگی‌های خود آقای پزشکیان را نادیده بگیرد.» وی در ادامه افزود: «بخشی از این وضعیت، معلول عدم همکاری مجلس با ایشان است که موضوع بسیار تندی دارد. منتها حال‌آگاهی اوقات با نپی‌هایی که از جاهای مختلف به آن‌ها زده می‌شود، تا حدودی کنترل می‌شوند. ولی در مجموع، این دولت بدترین نوع همکاری را از نظر همراهی، بعد از آن رأی اول به کابینه که شرایط خاصی داشت، داشته است.» کرباسچی همچنین تصریح کرد: «خیلی سخت است انسان بخواهد چیزی بگوید. هر حرفی را بخواهی بزنی، بالاخره یک مقدمات و یک عواقبی دارد که وقتی انسان آن‌ها را در نظر می‌گیرد، پشیمان می‌شود که پیشنهادی بدهد. ولی بالاخره کار باید پیش برود. باید آدم‌های دلسوز و توانمند [به کار گرفته شوند]. اینکه انسان بخواهد هم مجلس را راضی نگه دارد، با نکت‌کن این نمایندگان که هر کدام فقط به فکر این هستند که در حوزه انتخابیه‌شان نمایشی از خودشان نشان بدهند و برای انتخابات آینده‌شان سرمایه‌ای درست بکنند، و از آن طرف هم ملاحظات که دستگاه‌ها و نهادهای مختلف روی وظایف و اهداف خاص خودشان دارند، نمی‌شود به آن سادگی گفت: مثلاً دولت این کار را بکند و همه چیز حل می‌شود.» این فعال سیاسی اصلاح‌طلب در بخش دیگر گفتگو به فعالیت صدا و سیما و عملکردش در قبال دولت اشاره کرد و گفت: «این‌ها گرفتاری‌های ایشان است دیگر. همین چیزهاست که دولت بالاخره درگیرش هست و حالا دائم می‌گویند وفاق. معلوم نیست وفاق با کجا صورت گرفته که چنین عواقب و وضعیتی دارد. من نمی‌توانم بگویم، ولی مثلاً من اگر تصمیم‌گیر بودم، اولین کاری که می‌کردم، رئیس صداوسیما را از دولت بیرون می‌کردم. وقتی کسی در صداوسیما مستقر می‌شود و باید به‌عنوان بازوی دولت در این شرایط کمک بکند، بعد می‌آید یکی را اشعث می‌کند، یکی را موسی اشعری ... و بعد هم کم‌شست حرف‌های لاطائلات و حرف‌های آدم‌های بی‌سوادى که نه از تاریخ خبری دارند، نه از اسلام و نه در انقلاب بوده‌اند، معلوم نیست از کجا آمده‌اند، تربیون دست‌شان می‌دهند تا هر حرفی را بگویند. تربیون صداوسیما دست کسانی است که وضعیت گذشته‌شان و سوابقشان در سیاست خارجی خیلی روشن است و نیازی به ذکر هم نیست. ملت می‌داند که این‌ها در گذشته‌ها چه کسانی رفته و نشسته‌اند، برای چه مسائلی در سیاست داخلی چه بند و بست‌هایی کرده‌اند و موفق هم نشده‌اند. آقای پزشکیان باید آنجا اندکی قاطعیت به خرج بدهد. دائم دولت پول و بودجه و امکانات بدهد و برون‌د بازید کنند و «بیه» بگویند، بعد آن‌ها این طوری برخورد بکنند. معلوم است این یک نوع دهن کجی به مجموعه دولت است.» وی در بخش دیگری از این گفت‌وگو درباره بیانیه جبهه اصلاحات گفت: «من با ادبیات این بیانیه موافق نیستم. همین حرف‌هایی که در بیانیه زده شده و آرزوها و اهدافی که آنجا هست، بسیاری از حرف‌هایش درست است. منتها اینکه شما با چه بیانی و در چه موقعی این حرف را بزنی، [مهم است]. مشخص است که ما در کشور نارسایی‌ها و مشکلاتی در رده‌های مختلف و بخش‌های مختلف، حلال‌در بالا، در پایین، در شورای نگهبان و هر جا، داریم. ولی اینکه در چه موقعیتی این حرف‌ها زده شود و با چه اهدافی و با چه ادبیاتی بیان شود...» کرباسچی درباره بیانیه اخیر جبهه اصلاحات گفت: «یک وقت یک گروه سیاسی می‌خواهد بگوید من در داخل نظام هستم، این دولت منتخب ماست، ما به آن رأی داده‌ایم و می‌خواهیم آن را تقویت کنیم. باید ببینیم آیا این بیانیه در جهت تقویت این دولت است؟ آیا حرف‌هایی که می‌زند در جهت ارائه یک راهکار عملی است؟ یا نه یکسری شعارهایی است که ولو شعارهای درستی هم باشند، خودشان می‌داند که عملی نیست. اصلاحات این طوری نیست که یک‌شبه بگویند همه این ده مورد انجام شد و مردم هم امیدوار شدند. به نظر من، ادبیات و مکان و زمان این بیانیه ایراد دارد. من هم قبول ندارم که در چنین شرایطی ما بخواهیم چنین حرف‌هایی را بزنین، ولو اینکه کلیت و منطق حرف‌ها درست باشد.»